

نقد و بررسی حجیت عقل از دیدگاه سلفیه جهادی

مجید فاطمی نژاد^۱

چکیده

یکی از مسائل مهم در باب معرفت شناسی از دیدگاه سلفیه جهادی، مسئله عقل است، از این رو سؤال اصلی، چگونگی حجیت عقل از دیدگاه سلفیه جهادی است، که به خاطر نو ظهور بودن این گروه، تحقیقات جدی در این زمینه صورت نگرفته است، این مقاله با روشی تحقیقی و تحلیلی سعی دارد به دلیل اختلاف فکری سیر جریانی این گروه، مسئله عقل را در دو حوزه سلفیه جهادی متأثر از سید قطب و بعد از بن لادن مورد بررسی قرار دهد. بر اساس بررسی های انجام شده، سلفیه جهادی عقل را در مسائل شرعی حجت نمی داند، ولی در غیر مسائل شرعی اختلاف وجود دارد. سید قطب، معتقد به جایگاه والای عقل و قابلیت آن برای اثبات معارف بنیادی همچون وجود خداوند، وحی و نبوت است. در حقیقت وی عقل گرایی است که سعی نموده در برابر علم گرایی افراطی برخی از مکاتب زمان خود ایستادگی کند، بر خلاف دیگر سلفیه جهادی که ظاهرگرا بوده و عقل را جزء محسوسات و محدود به شناخت علوم ضروری و مکتسبه می دانند و معتقدند عقل فقط در امور دنیوی و مادی می تواند حکم کند و هیچ گاه نصوص قطعی با عقل قطعی تعارض نمی کنند و در صورت تعارض، نقل مقدم بر عقل است.

کلید واژه ها: سلفیه جهادی، سید قطب، عقل، نقل.

^۱ . دانشجوی دکتری دانشگاه ادیان و مذاهب اسلامی قم (نویسنده مسئول): ma556261@gmail.com

مقدمه

جایگاه عقل در قلمرو دین از دیر باز مورد توجه دین‌باوران و عقل‌گرایان مسلمان بوده و بحث‌ها و گفتگوهای فراوانی پیرامون آن به میان آمده و کتاب‌ها و مقالات بسیاری در میان مذاهب اسلامی نگاشته شده است که این نشان از اهمیت موضوع دارد.

در عصر حاضر نیز گروهی از افراط‌گرایان جهادی به عنوان سلفیه جهادی ظهور کرده‌اند که در قالب گروه‌هایی چون القاعده، داعش، النصرة، تحریر الشام و... شناخته می‌شوند. این گروه اگر چه نو ظهور است اما به خاطر آثار و تأثیراتی که بر جهان اسلام گذاشتند، بررسی مواضع معرفتی آن‌ها علی‌الخصوص درباره‌ی عقل بسیار ضروری به نظر می‌رسد. با بررسی منابع آن‌ها می‌توان به این نکته رسید که سلفیه جهادی متأثر از مصر علی‌الخصوص سید قطب رویکرد بهتری نسبت به عقل دارند، اما با ورود وهاب‌یونی چون اسامه بن لادن به رأس این هرم، افکار آن‌ها تلفیقی از وهابیت و قطبیت درآمد. از این رو سلفیه جهادی بعد از اسامه بن لادن تحت تأثیر افکار وهابیت شأن عقل را نادیده گرفتند؛ بنا بر این، می‌توان دیدگاه سلفیه جهادی نسبت به عقل را به دو طیف تقسیم بندی کرد. در این مقاله ابتداء عقل از دیدگاه سید قطب به عنوان تئوریسین فکری سلفیه جهادی شمال آفریقا و در ادامه دیدگاه دیگر سلفیه جهادی بعد از اسامه بن لادن مورد نقد و بررسی قرار می‌گیرد.

عقل از دیدگاه سید قطب

با بررسی کلمات سید قطب، دو رویکرد مختلف و متفاوت از وی درباره‌ی عقل به دست می‌آید، از یک سو وی به شدت با عقل، ستیز دارد و همچون دیگر سلفی‌ها معتقد است که عقل حق ندارد وارد حیطه‌ی دین شود، از سوی دیگر وی بر خلاف سلفیه بسیار به عقل بها می‌دهد به گونه‌ای که آن را با تعابیری همچون نهایت عظمت

و منزلت توصیف می‌کند. ایشان در ذیل آیه ۸۲ سوره‌ی نساء^۱ چنین می‌نویسد: «خداوند نهایت عظمت را به خرد آدمی داده که عبارتست از داوری در مورد قرآن؛ زیرا از آن جایی که قرآن از سوی خداوند نازل شده؛ بنا بر این، داوری این امر مهم یعنی پذیرش وحی و اثبات آن توسط عقل، نهایت منزلت و عظمت عقل است.» (سید قطب، ۱۴۱۲، ج ۲: ۷۲۱)

سید قطب ذیل آیه‌ی «وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُوا الْأَلْبَابِ» صاحب لب را عقل می‌داند، صاحب لب یعنی کسی که متذکر و یادآور می‌شود و فراموش نمی‌کند، بیدار و هوشیار می‌شود و غفلت نمی‌ورزد، و عبرت و پند می‌گیرد و به حیرت و ضلالت دچار نمی‌شود. وی با بیان اینکه این‌ها جزء وظایف عقل به شمار می‌رود می‌نویسد: «وظیفه عقل است که الهامات هدایت و اشارات آن را به یاد داشته باشد و از آن‌ها سود جوید تا فراموشکارانه و بی خبرانه، زندگی را بسر نبرد.» (همان، ۱۴۱۲، ج ۱: ۳۱۲)

از نظر سید قطب همراهی دین اسلام با عقل آدمی به این خاطر است که انسان را بیدار سازد و برنامه‌ی درست نگرش را به او بیاموزد (همان، ۱۴۱۲، ج ۲: ۸۰۶). از این رو وی معتقد است عقل توانایی درک اندیشه‌های بنیادین معرفت شناسی همچون اثبات وجود خداوند، اثبات وحی و نبوت را دارد و می‌نویسد: «عقل توانایی درک دلایل و براهین دال بر وجود خدا، استنباط نتایج شواهد و فهم زبان نشانه‌ها را دارد.» (همان، ۱۴۱۲، ج ۲: ۲۸۰) و از سر آغاز آفرینش و خلقت هستی که همان دلیل عقلی و برهان علیت است وجود خداوند تعالی را اثبات می‌کند (همان، ۱۴۱۲، ج ۵: ۲۶۶۰).

اما رویکرد دیگر سید قطب مخالف عقل و عقل‌گرایی است و حتی همچون دیگر سلفیان با آن ستیز هم می‌کند. از دیدگاه وی، عقل حق ورود به مسائل دینی و شرعی را ندارد و در محدوده‌ی نص و شرع باید تابع باشد و به پیروی و اطاعت شرع گردن نهد. (سید قطب، بی تا، ص ۱۰۸)

وی وظیفه‌ی عقل را در درک نصوص آسمانی، محدود به درک معنای لغوی و

۱. أَمْ فَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا ترجمه: آیا درباره قرآن نمی‌اندیشند؟! اگر از سوی غیر خدا بود، اختلاف فراوانی در آن می‌یافتند.

اصطلاحی می‌کند و می‌نویسد: «تنها وظیفه عقل تلاش در راستای فهم و درک دلالت نصّ آسمانی بر معنای لغوی یا اصطلاحی آن است، باید بداند آنچه نصّ صریح آسمانی بر آن دلالت دارد، درست بوده و به منزله‌ی یگانه حقیقت غایی به شمار می‌آید، خواه با مسلّمات و نظریه‌هایی که عقل با آن‌ها سازگار است، هماهنگ باشد یا نباشد، این اصل یک قاعده‌ی کلی است که رعایت آن در عقیده و شریعت اسلامی الزامی است، خداوند متعال می‌فرماید: «و ما آتکم الرسولُ فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا». (حشر/۷) (همان، ۱۴۱۲، ج ۲: ۵۸).

از دیدگاه سید قطب حیطه‌ی ورود عقل فقط مربوط به عالم محسوسات است و حق ورود به حیطه‌ی عالم غیب را ندارد، از نظر وی عقل زمانی کارایی بهتری در این دنیا دارد که وحی پشتوانه‌ی آن باشد، چرا که خداوند نیروی اندیشه را به انسان بخشیده تا در زمین، وظیفه‌ی جانشینی را به جای آورد. از این رو نیروی اندیشه‌ی انسانی، موظف به انجام کارهای مربوط به زندگی حاضر و دنیای محسوسات است، که درباره‌ی آن‌ها بنگرد و در ژرفای آن‌ها فرو رود و زندگی را رشد و تکامل دهد. اما این وقتی ممکن خواهد بود که پشتوانه‌ی آن نیروی روحانی داشته باشد، آن نیرویی که مستقیماً با همه‌ی جهان و آفریدگار جهان پیوند دارد. وی در ادامه علت ناتوانی عقل در عالم مجردات را محدود بودن توانایی عقل بیان می‌کند و می‌نویسد: «عقل محدود، قدرت درک مطلق را ندارد و باید در برابر آن سر تسلیم فرود آورد، به خاطر احترام منطق و گفتار خود هم که باشد، بر او لازم است که بپذیرد ادراک مطلق برای او ناممکن خواهد بود، همچنین این نکته از نظرش به دور نماند که نداشتن آگاهی از مجهول و پی نبردن به چیز ناشناخته، دلیل بر نبودن نیست. بر انسان است که جهان نادیده و دنیای غیب را به نیروی دیگری غیر از نیروی عقل واگذارد و حواله دهد. آگاهی از چنین جهانی را از دانا و مطلعی دریافت کند که آگاه از نهان و آشکار و دنیای پیدا و ناپیدا است.» (همان، ۱۴۱۲، ج ۱: ۴۰)

سید قطب، محدوده و مجال عقل را مشخص نموده و آن را در مقایسه با «وحی» و آگاهی-های غیبی، همچون مگس ضعیف و ناتوانی غوطه‌ور در دریای مجهولات معرفی می‌کند (همان، ۱۴۱۲، ج ۱: ۵۹ و ج ۲: ۱۱۱۳). وی معتقد است که هدایت شدگان، به اموری که برتر از شأن و

نیاز اعتقادی و عملی آنان است نمی‌پردازند و به همان اندازه که خداوند برایشان باز گفته بسنده می‌کنند و تلاش‌های عقلی خود را در کشف و فهم مطالبی به کار می‌گیرند که مربوط به زندگی این دنیایی است. در حقیقت سید قطب محدوده عقل را «جهان طبیعت» می‌داند (همان، ۱۴۱۲، ج ۱: ۱۸۱-۴۴۰، ج ۲: ۷۲۲-۷۲۳) و عقل را به جای اتکا به یافته‌ها و پیش-فرض‌های خود، توصیه به فراگیری صحیح نصوص و قوانین آن می‌کند (همان، ۱۴۱۲، ج ۲: ۸۰۸). وی کسانی را که همانند فلاسفه صفات خداوند را تأویل می‌کنند و سعی دارند تا حقایق غیبی را از راهی جز کتاب آسمانی دریابند، گمراه می‌پندارد (همان، ۱۴۱۲، ج ۶: ۳۷۳۱).

از نظر سید قطب عقل توانایی ایجاد اندیشه و بینش دینی را ندارد، بلکه تنها وظیفه‌اش اینست که به دور از هر گونه پیش داوری چه بر اساس مقولات ذاتی خود یا عقاید تحریف شده‌ی دیگر، این اصول را از مصدر ربّانی آن‌ها دریافت و به طور صحیح درک کند و در دریافت آن، خود را ملزم به رعایت معنای لغوی یا اصطلاحی آیه یا حدیثی بداند که در بیان و اعلام این اصول، نصّ صریح بوده و معنای صریح این متون را به عنوان مبنا و پایه‌ی شریعت اسلامی قرار دهد و تا وقتی که آیه و حدیث، نصّ صریح باشند، عقل اجازه‌ی تأویل و تفسیر آن‌ها را به میل خود ندارد، وقتی که نصّ صریح باشد عقل اجازه ندارد به بهانه‌ی اینکه معنای آن به نظرش غریب یا تصور آن برایش سخت است یا با منطقش سازگار نیست، آن را تأویل کند؛ زیرا عقل بشری به هر اندازه حیرت انگیز و شگفت‌آور باشد باز از محدوده‌ی کوچک قدرت بشری تجاوز نمی‌کند، پس حق ندارد به عنوان داور بر صحت و سقم معنای صریح و متون قدسی آسمانی قضاوت کند» (سید قطب، ۱۳۸۷: ۵۷).

سید قطب گمراهان از دین را به دو گروه بزرگ تقسیم می‌کند:

- ۱- گروهی که پیوسته با عقل‌ها و خرده‌های محدود خود در حال تلاش و تکاپویند برای درک و فهم چیزهای نامحدودی که خداوند بزرگوار آن‌ها را برای انسان‌ها محدود و مشخص نکرده، در دایره‌ی خرده‌هایشان قرار نداده و در کتاب‌های آسمانی، ایشان را با آن حقایق غیبی آشنا ننموده است. از جمله چنین کسانی فیلسوفانند که کوشیده‌اند این هستی و ارتباط‌ها و پیوندهای آن را تفسیر و تعبیر کنند و در این راستا لغزیده‌اند...

از این سخن، فیلسوفان بزرگ یونانی و فیلسوفان مسلمانی که از آن‌ها تقلید کرده‌اند، مستثنی و جدا نیستند.

۲- تجربه‌گرایان؛ کسانی که از معرفت حاصل از معارف دینی مأیوس شده و تلاش خودشان را منحصر به علم تجربی و تطبیقی کرده‌اند (همان، ۱۴۱۲، ج ۶: ۳۷۳۱-۳۷۳۲).

این بدبینی و ستیز نسبت به فیلسوفان در عموم سلفیه جهادی وجود دارد، به خاطر اینکه آن‌ها گمان می‌کنند فیلسوفان باعث شده‌اند، منابع معرفت دینی از کتاب و سنت به عقل تغییر کند، شیوه‌ای که خلاف شیوه‌ی صحابه و سلف صالح است. سید قطب می‌گوید: «یکی دیگر از عوامل این بود که متأسفانه، پس از چندی چشمه‌ها مخلوط شد و در چشمه‌ای که نسل‌ها از آن سیراب می‌شدند، فلسفه و منطق یونان و اساطیر ایران و بینش‌ها و اسرائیلیات یهود و الهیات مسیحیان و رسوبات تمدن‌ها و فرهنگ‌ها ریخته شد و همه این چیزها با تفسیر قرآن و علم کلام و فقه و همچنین اصول مخلوط شد و بر طبق این چشمه آلوده سایر نسل‌ها به وجود آمدند و دیگر آن نسل تکرار نشد (سید قطب، ۱۳۹۹: ۱۴).

نظر به کلمات سید قطب و منهج عقل‌گرایانه‌ی وی در کتاب‌ها و تألیفاتش، جای تردیدی نیست که رویکرد اصلی وی بر خلاف دیگر سلفی‌ها، عقل‌گرایی است و عقل از جایگاه بالایی نزد سید قطب برخوردار بوده است. اما علت نهی وی از عقل و انتقادش از فلاسفه و متکلمین، نه تأثیرپذیری سید قطب از ابن تیمیه و یا سلفیه وهابی و نه مشی وی در روش‌شناسی بر اساس ظاهرگرایی بوده است، بلکه مخالفت‌های وی با عقل و عقل‌گرایی، به خاطر مقابله با شرایط و فضای علمی زمان خود بوده که برخی از اندیشمندان اسلامی از جمله محمد عبده به وجود آورده بودند.

توضیح اینکه پیشرفت تمدن غرب و رشد فکری و علمی در اروپا از یک سو و عقب ماندگی مسلمین از کاروان دانش روز از سوی دیگر، بسیاری از روشنفکران مصری را از جمله محمد عبده بر آن داشت که با اقتباس از تمدن و فرهنگ غرب و اروپا و تطبیق آن با اسلام، به دنبال یافتن چاره‌ای برای اصلاح زندگی اجتماعی مردم مصر از طریق تفسیر علمی احکام اسلام برآیند. در این رابطه، حضرت آیت الله خامنه‌ای (دام‌ظله) موضع‌گیری عبده در برابر تمدن

غرب را تدافعی خوانده و می‌نویسند: «[سیدجمال] سنگرهای فکر و تمدن و فرهنگ غرب را از موضع اسلامی خود بمباران می‌کرد تا آن‌ها از خودشان دفاع کنند. او به آن‌ها هجوم می‌برد و هرگز درصدد این برنمی‌آمد که بنشینند این جا و افکار اسلامی و احکام اسلامی را توجیه کند، تا با فکر و فرهنگ و تمدن امروز و متداول جور در بیاید. این کار را سیدجمال نمی‌کرد، این اشتباه بزرگی بود که این مرد بزرگ مرتکبش نمی‌شد، برخلاف بسیاری از شاگردانش مثل عده و رشیدرضا و ... این‌ها نشسته بودند و فکر می‌کردند که فلان آیه قرآن را چگونه با فرمول علمی تطبیق کنند که منافاتی [باتمدن غرب] نداشته باشد و سیدجمال چنین نمی‌کرد.» (صاحبی، ۱۳۶۶: ۱۵۴-۱۵۳)

عده می‌خواست که فقه اسلامی و احکام شریعت را چنان تفسیر کند که با مطالب تمدن جدید و نیاز نسل نو مطابق باشد و از این رو عقل بشری را با وحی یکسان قلمداد می‌کرد! سید قطب درباره محمد عده می‌نویسد: «لازم است در اینجا به برنامه مدرسه استاد شیخ محمد عده اشاره کنیم. برنامه او متأثر از فلسفه‌ای جدای از فلسفه اسلام یعنی فلسفه دکارت است. این امر باعث شده، استاد شیخ محمد عده سخت بر عقل تکیه کند و در مسائل عقیده‌ای بیش از حدّ خود به عقل مجال دهد. چه لازم است بر دلایل عقلی و عملی دلایل فطری را بیفزاییم، آن دلایل فطری‌ای که در این آیین بدیهی و روشنند و پاس‌خگوی هستی انسان از جمله عقل و ذهن اوست.» (همان، ۱۴۱۲، ج ۳: ۱۵۸۸)

سید قطب علت اینکه مدرسه محمد عده امور غیبی را با دلایل عقلی توجیه می‌کرد را ذیل تفسیر سوره فیل، توضیح می‌دهد و می‌نویسد: «مدرسه‌ای که استاد محمد عده رحمه الله در آن زمان در رأس آن بود ... درک می‌کنیم که چه انگیزه‌هایی باعث شد تا دایره‌ی خارق العاده‌ها و امور غیبی در تفسیر قرآن مجید را تنگ و محدود کنند و تفسیرها و حادثه‌ها مطابق چیزهایی ذکر شود که برای مردمان معلوم و آشکار بوده و با قوانین شناخته شده هستی هم-خوان و هماهنگ باشد ... این مدرسه با جاذبه‌ها و کشش‌های خرافات شایعی رویارو بود که بر عقلانیت عامّه مردمان در آن زمان غالب و مسلط بود. همچنین با سیلاب افسانه‌ها و اسرائیلیاتی روبرو بود که کتاب‌های تفسیر و روایت را پر کرده بود. آن هم در روزگاری که عشق و علاقه به دانش نوین به اوج خود رسیده و موج شکّ و تردید درباره گفتارهای دین به قلّه‌ی بلند خود

دستیابی پیدا کرده بود. این مدرسه به پا خاست و به تلاش و مبارزه پرداخت. می‌خواست اعتبار دین را به دین برگرداند و ثابت کند هر چه دین به ارمغان آورده، موافق با عقل است. این مدرسه بدین خاطر، به زدودن دین از خرافه‌ها و افسانه‌ها پرداخته است تا عقلانیت دینی را به وجود آورد که قوانین هستی را بفهمد و ثبات و استمرار قوانین هستی را درک کند و حرکات بشری را بدان برگرداند.» (همان، ۱۴۱۲، ج: ۶: ۳۹۷۷)

اما از یک سو فشار خرافه و از سوی دیگر شیفته علم و دانش شدن، آثار خود را در این مدرسه برجای گذاشت و باعث غلو و زیاده‌روی در مورد عقل شد به طوری که فقط قوانین هستی که برای همگان آشنا و معلوم بود را قاعده کلی قانون خدا بشمارند. در تفسیر استاد شیخ محمد عبدهو همچنین دو شاگردش استاد شیخ رشید و استاد شیخ عبدالقادر مغربی، شایع و رایج شده است و از آن پس برخی از خارق العاده‌ها به گونه‌ای تأویل می‌شد که سازگار با چیزی بود که آن را معقول و عقل پسند می‌نامیدند و بسیار سعی می‌کردند که امور غیبی را نپذیرند (همان، ۱۴۱۲، ج: ۶: ۳۹۷۷).

از نظر سید قطب، مدرسه محمد عبده بسیار در توجیه آیات غیبی و عقل‌گرایی افراط کرد و باعث ترک و انکار بسیاری از امور غیبی شد به طوری که باعث غفلت از جهان بینی کامل قرآنی شده است، چرا که جهان بینی قرآنی، اراده، مشیت و قدرت خداوند را آزاد می‌داند و در فراسوی قوانینی عمل می‌کند که خداوند آن‌ها را برگزیده است، خواه آن قوانین نزد ما علتش معلوم باشد یا نباشد. از این رو برداشت و فهم عقل آدمی مرجع همه چیز نیست تا بتواند هر چیزی را که موافق با او نباشد تأویل و توجیه کند، همان گونه که در تفسیر سرشناسان این مدرسه چنین سخنی تکرار می‌شود. (همان، ۱۴۱۲، ج: ۶: ۳۹۷۸)

وی در ادامه توضیح می‌دهد که صحیح نیست با قوانین عقلی، پیش‌داوری و با نصوص قرآنی رویارویی کرد. بلکه باید از نصوص قرآنی، مقررات ایمانی خویش را دریافت کرد و از آنها قواعد منطق خویشتن و همه‌ی جهان‌بینی‌ها را ساخت. سید قطب معتقد است عقل اگر چه آزاد است و با تجربه‌ها، آموخته‌ها، حادثه‌ها و رخدادها مقید و محدود نمی‌شود، بلکه بر آن‌ها فائق آمده و به معنی مجردی می‌رسد که در فراسوی آن‌هاست، اما در نهایت عقل محدود به حدود و ثغور وجود ما انسان‌ها می‌شود. وجود ما همانند وجود خدا مطلق نیست و قرآن از

جانب این مطلق آمده است. (همان)

از این رو این عقل محدود از نظر سید قطب حجت نیست چرا که می‌خواهد قوانین و منطق قرآن را درباره حوادث جهانی، تاریخی، انسانی و غیبی به پیش عقلی ببرد که محدود به تجربه‌ها و آموخته‌های بشری ماست؛ بنا بر این، از نظر وی درست نیست که گفته شود: مدلول و مفهوم این نصّ با عقل تعارض دارد و مخالفت می‌کند و باید تأویل و توجیه شود! همان گونه که در کلمات اغلب طرفداران مدرسه محمد عبده به میان می‌آید. معنی این سخن هم این نیست که باید تسلیم خرافه‌ها شد. بلکه معنایش اینست که عقل، در مقررات قرآن، حاکم و داور نیست. (همان، ۱۴۱۲، ج ۶: ۳۹۷۸)

از نظر نگارنده، این نگاه بدبینانه‌ی سید قطب به فلاسفه و متکلمان اسلامی نیز از مدرسه محمد عبده نشأت گرفته و باعث شده تا وی فلسفه‌ی یونان را به جای فلسفه‌ی اسلامی معرفی و تصویر کند که ثمره‌ای جز محدود کردن و یا انکار امور غیبی و یا خارق العاده ندارد؛ بنا بر این، اگر علوم‌ی مانند فلسفه‌ی اسلامی، کلام اسلامی، و حتی علم منطق به صورت صحیح تبیین و معرفی شود درمی‌یابند که این علوم نه تنها مخالف و مقابل علوم اسلامی و وحی الهی نیست و موجب انکار امور غیبی یا خارق العاده نمی‌شود، بلکه در راستای علوم اسلامی است برای اینکه به انسان کمک می‌کند تا بتواند معارف الهی و اسلامی را از جمله امور غیبی و خارق العاده، صحیح بفهمد.

بنا بر این، از دیدگاه سید قطب، عقل در مسائل شرعی نمی‌تواند حکم کند و حکمش حجت نیست؛ یعنی، بر حکم عقل عقاب و ثواب تعلق نمی‌گیرد، اما در مسائل اعتقادی و متون دینی اگر عقل موجب انکار امور غیبی و خارق العاده و یا دیگر مسلمات قرآنی نشود و بر اساس قواعد قرآنی مشی و حکم کند، حجت است.

عقل از دیدگاه سلفیه جهادی

با بررسی کلمات سلفیه جهادی، به نظر می‌رسد که آن‌ها بسیار متأثر از ابن تیمیه‌اند و عقل در اصطلاح آن‌ها همان دیدگاه ابن تیمیه درباره عقل است، ابن تیمیه در جایی بعد از نقل تعاریف دیگران از عقل، که بعضی آن را علوم ضروری و بعضی دیگر عمل بر اساس علوم

می‌دانند، تعریف صحیح را شامل هر دو تعریف می‌داند، همان طور که خداوند می‌فرماید: «أفلم یسیروا فی الأرض فتکون لهم قلوب یعقلون بها» (حج: ۴۶) پس به علم بدون عمل و عمل بدون علم، عقل گفته نمی‌شود، همان طور که اهل آتش در جهنم می‌گویند: «لو کنا نسمع او نعقل ما کنا فی اصحاب السعیر» (ملک/ ۱۰) و علاوه بر این دو، گاهی مقصود از عقل همان غریزه‌ای است که در انسان وجود دارد و انسان به واسطه آن به تعلم می‌پردازد، خوب و بد را تشخیص می‌دهد و به دنبال منافع خود می‌رود (ابن تیمیه، ۱۴۱۶، ج ۹: ۲۸۷ و ج ۱۸: ۳۳۸). پس همان طور که ابن تیمیه عقل را بر علم به همراه عمل و گاهی بر غریزه اطلاق می‌کند، برخی از سلفیه جهادی نیز بر همین اعتقادند. (نایف الشحود، فقه الجهاد دراسة تأصيلية: ۱۱۰) در واقع، در کلمات ابن تیمیه و سلفیه جهادی چهار تعریف برای عقل بیان شده که عبارتند از: ۱. علم ضروری؛ (مفرق بین عاقل و مجنون است) ۲. علوم مکتسبه؛ (معرف ممدوح و مذموم و منافع و مضار انسان است) ۳. عمل بر طبق علم؛ بر اساس این کاربرد، عقل همان عمل به آگاهی‌هاست. ۴. غریزه‌ای که انسان به وسیله آن می‌تواند علم پیدا کند و منافع خود را تشخیص دهد (نایف الشحود، المفصل فی شرح آیه الولاء والبراء: ۱۳۸).

سلفیه جهادی همانند ابن تیمیه به شدت با نوع نگاه فلاسفه به عقل مخالفند و شأن عقل را تنها مانند حواس بینایی و شنیداری می‌دانند؛ یعنی، همان طور که چشم برای دیدن و گوش برای شنیدن است، عقل نیز برای تعقل است از این رو به وسیله آن، معرفت فی نفسه حاصل نمی‌شود و از آن جایی که انسان‌ها با وجود عقل در معرفت خدا اختلاف زیادی دارند پس برای شناخت خدا به چیزی غیر از عقل نیاز است (سید امام، الجامع فی طلب العلم الشریف: ۳۶۰).

این طور به نظر می‌رسد که سلفیه جهادی بر خلاف سید قطب، در زمینه‌ی شناخت خداوند تعالی به عقل اعتنایی ندارد و سعی می‌کند با استناد به نصوص، این مسئله را بررسی کند، ابوبصیر طرطوسی در مجموع فتاوی خود، عقل را فقط وسیله‌ای برای فهم و ادراک دلایل شرعی می‌داند و معتقد است عقل به تنهایی هیچ حجیت ذاتی ندارد (ابوبصیر طرطوسی، مجموع فتاوی: ۱۶۲ و العذر بالجهل و قیام الحجة: ۱۹۶).

ابو مصعب سوری از تئوریسین های معروف القاعده نیز ذیل روایت «أول ما خلق الله العقل

قال له أقبل فأقبل و قال له أدبر فأدبر فقال و عزتی ما خلقت خلقا أكرم علی منك فبك أخذ و بك أعطی و بك الثواب و علیک العقاب» می‌گوید: اصل این حدیث این بوده: «إن الله لما خلق العقل فقال له أقبل فأقبل فقال له أدبر فأدبر» زمانی که خداوند عقل را خلق کرد به او فرمود: جلو بیا، جلو آمد سپس فرمود: برگرد، برگشت. ابو مصعب سوری معتقد است که فلاسفه این حدیث را برای همسویی با قول خود در صادر اول بودن عقل تحریف کرده‌اند (ابو مصعب سوری، أهل السنة فی الشام فی مواجهة النصيرية والصليبية واليهود: ۱۶)؛ از همین رو، محمد عماره در این باره می‌گوید: تفسیری که سلفی‌ها از عقل می‌کنند باعث می‌شود آن‌ها به ضعف و وضع همه احادیث وارد شده در باب فضیلت عقل، حکم کنند، در حالی که بسیاری از فرقه‌های اسلامی و علمای آن‌ها با این جایگاه مخالفند (عماره، بی تا: ۳۲).

حکم سلفیه جهادی به حجت نبودن عقل به دلیل وجود احتمالات و اختلافات و یا دیگر موانعی که موجب از بین رفتن قطعیت حکم عقل می‌شود، صحیح نیست؛ چرا که اولاً؛ اگر حجت نبودن عقل به خاطر وجود احتمال و اختلاف است، این در امور مادی و طبیعی نیز وجود دارد پس آنجا هم نباید حجت داشته باشد. ثانیاً؛ استفاده از براهین عقلی برای اثبات وجود خداوند خود بهترین دلیل بر حجت براهین عقلی و تسری آن به دیگر امور غیبی است؛ زیرا اگر استفاده از براهین عقلی صحیح نیست نباید کاربرد آن در هیچ یک از امور حتی اثبات ذات اقدس الهی جایز باشد در حالی که ابن تیمیه و طبری و دیگر بزرگان سلفی قائلند که اصول اصلی دین مثل توحید و نبوت و معاد با عقل قابل درک و اثبات است (طبری، ۱۴۱۲، ج ۶: ۶۲۳). ثالثاً؛ حجت قضیه عقلی بدیهی، بالذات است، نه اینکه مفروض الحجة باشد؛ زیرا عقل معتبر اعتبارش به بین بالذات بودن او است و بین و معلوم بالذات، حجت بالذات دارد و چیزی که حجت او بالذات است، می‌تواند اساس و پایه بسیاری از مسائل معرفتی قرار گیرد (جوادی آملی، ۱۳۸۶ش: ۱۱۵). رابعاً؛ خود خداوند در قرآن کریم از استدلال‌های عقلی استفاده کرده است، مثلاً در آیه «أَمْ خَلَقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ» (طور: ۳۵) خداوند تعالی از چند قاعده‌ی عقلی استفاده می‌کند از قبیل: قانون علیت؛ این حقیقت که افراد خارجی واقعاً موجودند؛ علت آن‌ها، خودشان و همتایان‌شان نیستند و در نهایت این که باید موجودی غنی بالذات، علت آن‌ها باشد (جوادی آملی، ۱۳۸۵ش: ۲۹۷). خامساً؛ روایات فراوانی با این مضامین

داریم که می‌فرماید: «ما آمن المؤمن حتی عقل» مؤمن تا هنگامی که تعقل نکند، ایمان نمی‌آورد. (جوادی آملی، بی تا: ۱۱۸) که این نصوص خود نشان از تأیید عقل برهانی نزد شارع دارد، از این رو عقلی که بر اساس قواعد و براهین بدیهی و قطعی به یقین رسیده حجت است.

سید امام، فصلی را در کتاب «الجامع فی طلب علم الشریف» به مبحث عقل اختصاص داده و می‌گوید: از قدیم دو بحث در باب عقل وجود داشته اول اینکه آیا عقل می‌تواند حسن و قبح افعال را درک کند؟ دوم اینکه آیا درک عقل برای ما حجت است و موجب عقاب و ثواب می‌شود یا نه؟ وی با استناد به کلمات ابن تیمیه و بزرگان سلفیه مثل ابن قیم که قائل به درک حسن و قبح توسط عقل و نقل و فطرتند، می‌گوید: در قرآن آیات بسیاری است که ما را به عقلی بودن حسن و قبح اشارت دارد، همچون آیه «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ وَ رَجُلًا سَلَمًا لِرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ» خداوند مثالی زده است، مردی را که مملوک شریکانی است که درباره او پیوسته با هم به مشاجره مشغولند، و مردی که تنها تسلیم یک نفر است، آیا این دو یکسانند؟! حمد، مخصوص خداست، ولی بیشتر آنان نمی‌دانند (زمر: ۲۹). وی با اشاره به کتاب «مفتاح دارالسعادة» اثر ابن قیم جوزی، می‌گوید: در این کتاب ۶۰ دلیل برای درک حسن و قبح توسط عقل بیان شده است. ولی نسبت به مبحث دوم، معتقد به حجت نبودن درک عقل و حجیت نصوص شرعی است همان طور که خداوند تعالی می‌فرماید: «وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا» (إسراء: ۱۵) و یا می‌فرماید: «رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ لِنَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ» (نساء: ۱۶۵) و آیات بسیار دیگری که می‌توان به آن‌ها استدلال کرد (سید امام، الجامع فی طلب العلم الشریف: ۳۶۰).

همان طور که بیان شد حجیت قضیه عقلی، بدیهی و ذاتی است و آیاتی که سید امام برای حجت نبودن درک و فهم عقلی بیان کرده صحیح نیست؛ زیرا از این دو آیه فهمیده می‌شود که اگر رسول حکمی را بیان کند ولی به اطلاع مردم نرسد به نحوی که آن‌ها حتی در ذهن خود، احتمال صدور حکمی از جانب شارع را ندهند و یا یقین به صادر نشدن حکم داشته باشند، در این صورت چنین افرادی مورد عذاب الهی قرار نمی‌گیرند؛ بنا بر این، به هیچ وجه بحث در حجیت حکم عقل در اصول دین نیست و بحثی که اصولیون در این رابطه دارند مربوط به حجیت عقل در باب احکام شرعی است؛ یعنی، آیا آنچه که عقل به آن حکم می‌کند شرع هم

بدان حکم می‌کند؟ که محل اختلاف علماء اصولی قرار گرفته است. علامه طباطبایی ذیل تفسیر آیه ۱۵ سوره نساء می‌فرماید: اصول دین، آن مسائلی است که عقل به طور مستقل، آن‌ها را درک می‌کند و قبول فروع دین که دعوت پیامبران متضمن آن است، فرع بر اصول دین است، و تمامیت حجت الهی درباره آن‌ها، منوط به بیان نبی و رسول نیست؛ چون حجیت بیان نبی و رسول، خود از مسائل عقلی است و اگر حجت الهی هم منوط بر آن باشد، دور لازم می‌آید که خلاصه‌اش «موقوف بودن حجیت مسائل عقلی بر حجیت بیان نبی و رسول، و موقوف بودن حجیت بیان نبی و رسول بر حجیت مسائل عقلی» است. بلکه در این‌گونه مسائل، همین که عقل دلیل قاطعی یافت، حجت تمام شده و مؤاخذه الهی صحیح است. آری در فروع دین، احتیاج به بیان نبی است و حجت خدا تمام نمی‌شود و مؤاخذه‌اش در آخرت استقرار نمی‌یابد، مگر به بیان نبی، و صرف حکم عقل در آن کافی نبوده و حجت را تمام نمی‌کند (طباطبایی، ۱۳۶۳، ج ۱۳: ۵۹).

سید امام در ادامه بحث سومی را هم مطرح می‌کند که آیا مباحث توحیدی بوسیله عقل قابل اثبات است؟ وی با استناد به چهار آیه معتقد است که مباحث توحیدی نیز باید همراه نصوص باشد، آیات مورد استناد وی عبارتند از:

۱. خداوند تعالی می‌فرماید: «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ» (نحل: ۳۶) اگر عقل مباحث توحیدی را اثبات می‌کرد و دلایل آن حجت بود، دیگر نیازی به بعثت پیامبران نبود و بعثت آن‌ها بی‌هوده بود در حالی که خداوند کار بی‌هوده انجام نمی‌دهد (سید امام، الجامع فی طلب العلم الشریف: ۳۶۰-۳۶۱).

این استدلال صحیح نیست چرا که بعثت انبیاء دلیل بر حجت نبودن براهین قطعی عقل نیست، خداوند تعالی در این آیه علت بعثت انبیاء را " أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ " قرار داده و معنایش این است که حقیقت بعثت رسول جز این نیست که بندگان خدا را به عبادت او و اجتناب از طاغوت دعوت کنند. در باب معنای عبادت و طاغوت تفسیرهای بسیاری وجود دارد، اگر مقصود از عبادت، عمل به احکام شرعی و عبادی باشد که حقیقتاً نیازمند ارسال پیامبران است؛ چرا که عقل نمی‌تواند در محدوده‌ی شریعت گام نهد، اما نکته‌ای که وجود دارد این است که این آیه در مقام تخصیص نیست، بدین بیان که آیه نمی‌خواهد بفرماید: هدف

بعثت انبیاء فقط عبادت و اجتناب از طاغوت است و همچنین تنها راه عبادت خداوند و اجتناب از طاغوت ارسال پیامبران است؛ زیرا در نصوص دینی برای اهداف بعثت انبیا علاوه بر این، موارد دیگری نیز ذکر شده است، همچون: الف) حکومت و داوری به حق میان مردم (ص: ۲۶)؛ ب) ایجاد عدالت اجتماعی توسط مردم (حدید: ۲۵ و بقره: ۱۵۱)؛ ج) تعلیم کتاب و دستورهای الهی و حکمت (ابراهیم: ۱)؛ د) خارج کردن مردم از ظلمت به نور (نساء: ۱۶۵)؛ ه) اتمام حجت بر انسان‌ها (انفال: ۲۴). یکی دیگر از اهداف ارسال انبیاء می‌تواند کامل کردن عقل‌ها باشد همان‌طور که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) هدف از بعثت را تکمیل عقول بشر معرفی می‌کند «وَلَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا وَلَا رَسُولًا حَتَّى يَسْتَكْمِلَ الْعُقُلَ، وَ يَكُونَ عَقْلُهُ أَفْضَلَ مِنْ عُقُولِ جَمِيعِ أُمَّتِهِ» (کلینی، ۱۴۲۹، ج ۱: ۳۰) خداوند، هیچ پیامبر و رسولی را جز بر تکمیل خرد، مبعوث نفرمود، و خرد او بالاتر از عقول امت وی است (جوادی آملی، ۱۳۸۱: ۱۷۳).

همچنین طبق بیان امیرمؤمنان علی علیه السلام پی در پی آمدن پیامبران، برای این بود که مردم را به عهد و میثاق فطری که در آفرینش آنان نهاده شده است، فرا خوانند و خردهای پنهان شده آنان را از زیر گرد و غبار ضلالت بیرون آورند که در این صورت، نعمت توحید را باز خواهند یافت: «فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ وَ وَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ، لِيَسْتَأْذِنُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ... وَ يَثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ...» (شریف رضی، ۱۳۷۹، خطبه ۱)؛ یعنی، قداست بینش صائب و گرایش صالح، در زیر اغراض مادی و غرایز حیوانی مدفون می‌شود و برای اِثاره و شکوفا کردن چنین دفینه‌ای، وحی الهی ضروری است.

۲. خداوند تعالی می‌فرماید: «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا تَهْدِي بِهِ مَن نَّشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا» (شوری: ۵۲) همان گونه که بر پیامبران پیشین وحی فرستادیم^۱ بر تو نیز روحی را به فرمان خود وحی کردیم؛ تو پیش از این نمی‌دانستی کتاب و ایمان چیست [و از محتوای قرآن آگاه نبودی] ولی ما آن را نوری قرار دادیم که به وسیله آن هر کس از بندگان خویش را بخواهیم هدایت می‌کنیم و تو مسلماً به راه راست هدایت می‌کنی. آیه دلالت می‌کند بر اینکه پیامبر (صلی الله علیه و آله) قبل از وحی، نمی‌دانست ایمان چیست و اگر کسی می‌توانست عقل خود را راهنمایی کند، پیامبر خدا بود در حالی که خداوند درباره‌ی وی می‌فرماید: «وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى» و تو را گم‌شده یافت و هدایت

کرد، (ضحی: ۷) و یا می‌فرماید: «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ» ما برای تو بهترین قصه‌ها را به وسیله وحی این قرآن بر تو، حکایت می‌کنیم و تو پیش از این وحی هیچ از آن‌ها آگاه نبودی (یوسف: ۳) (سید امام، الجامع فی طلب العلم الشریف، ص ۳۶۰-۳۶۱).

پاسخ به این آیه نیز روشن است؛ زیرا بدون شک هدایت اصلی و حقیقی دست خداوند است و حتی عقل نیز همانند وحی وسیله‌ای برای هدایت بشر است، از این رو کسی مدعی نیست که عقل به صورت مستقل بتواند هدایت‌گری داشته باشد حتی پیامبر (صلی الله علیه و آله) که اشرف و اکمل مخلوقات عالم هستی است.

۳. خداوند تعالی می‌فرماید: «تَكَادُ تَمَيِّزُ مِنَ الْغَيْظِ كُلَّمَا أَلْقِيَ فِيهَا فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ، قَالُوا بَلَى قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ، وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ» (ملک: ۸-۱۰) سید امام در وجه استدلال به این آیات شریف می‌نویسد: نحوه‌ی احتجاج خازن جهنم از کافران که سؤال کرد: مگر برای شما رسول و پیامبری فرستاده نشد؟ خود دلیل بر حجیت نصوص است نه عقل، و گرنه باید خازن جهنم از عقل هم سؤال می‌کرد و می‌گفت: مگر شما عقل نداشتید؟ اینکه خازن جهنم چنین احتجاجی با کافران نکرده خود دلیل بر ناتوانی عقل و حجت نبودن آن در مباحث توحیدی است. (سید امام، الجامع فی طلب العلم الشریف: ۳۶۰-۳۶۱)

پاسخ: اول اینکه، آیه در مقام اثبات و نفی حجیت چیزی نیست؛ دوم اینکه، در ادامه‌ی آیه‌ی بعدی می‌فرماید: "لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ" که منظور از "سمع" استجاب دعوت رسولان و التزام به مقتضای سخن ایشان است، که خیرخواهان امین‌اند و منظور از "عقل" التزام به مقتضای دعوت به حق ایشان است، تا آن را تعقل کنند و با راهنمایی عقل بفهمند که دعوت ایشان حق است، و انسان باید در برابر حق خاضع شود. از این رو معنای آیه این است که: دوزخیان در پاسخ فرشتگان می‌گویند: اگر ما در دنیا رسولان را در نصایح و مواظشان اطاعت و یا حجت حق آنان را تعقل می‌کردیم، امروز در زمره اهل جهنم نبودیم، و همانند ایشان در آتش جاودانه، عذاب نمی‌شدیم (طباطبایی، ۱۳۶۳، ج ۱۹: ۵۳۹). بنا بر این، عقل از جایگاه ویژه‌ی نزد شارع برخوردار است.

۴. دلیل دیگری که سید امام به آن استناد کرده روایتی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است. وقتی حضرت معاذ بن جبل را به یمن فرستاد اولین سفارشی که به او کرد، دعوت مردم به سوی وحدانیت خداوند بود و این خود دلیل بر این است که معرفت خداوند و مسائل توحیدی سمعی است نه عقلی. (سید امام، الجامع فی طلب العلم الشریف: ۳۶۰-۳۶۱)

اشتباه سید امام در این روایت از اینجا نشأت می‌گیرد که فکر می‌کند عقل‌گرایان، عقل را در عرض نصوص و مقابل با آیات و روایات قرار می‌دهند در حالی که تمام مسلمانانی که قائل به حجیت عقلند، آن را به مثابه بال دیگری برای رسیدن به کمال می‌دانند؛ یعنی، دین اسلام دو بال دارد یکی نصوص و دیگری عقل از این رو در بسیاری از روایات امامیه پیامبران و انبیاء را در کنار عقل قرار داده است؛ زیرا هر دو در کنار هم راهنمای انسان برای رسیدن به کمالند. امام کاظم (علیه السلام) می‌فرماید: یا هشام انّ الله علی الناس حجتین حجة ظاهرة و حجة باطنة فأما الظاهرة فالرسل والأنبياء والآئمة و أما الباطنة فالعقول. (کلینی، ۱۴۲۹، ج ۱: ح ۱۲) خداوند بر مردم دو حجت و راهنما دارد، یکی آشکار و دیگری پنهان، حجت و راهنمای ظاهری، رسولان و انبیاء و امامان، و حجت و راهنمای باطنی، عقل‌های مردمند. امام صادق (علیه السلام) فرمود: حجة الله علی العباد النبی والحجة فیما بین العباد و بین الله العقل. (کلینی، ۱۴۲۹، ج ۱: ح ۲۲) حجت خداوند بر مردم، پیامبر و حجت بین مردم و خداوند، عقل است.

همچنین سلفیه جهادی با تأثیرپذیری از کلمات ابن تیمیه تصور کرده‌اند که فلسفه یونان -علم و منبع غربی- و فلسفه اسلامی که برگرفته از آن است می‌خواهند جایگزین منابع معرفتی اسلامی شوند (ابومصعب سوری، دعوة المقاومة الإسلامية العالمية: ۱۰۵۴)؛ از همین رو، فلسفه را از علوم جاهلی می‌پندارند (ابومحمد مقدسی، إعدام القادة الفوارس بهجر فساد المدارس: ۲۹).

بنا بر این، سلفیه جهادی، عقل را محدود به محسوسات، عالم طبیعت و شناخت علوم ضروری و مکتسبه می‌کنند، (سید امام و ابو محمد مقدسی، تعلیقات علی الجامع فی طلب العلم الشریف: ۴۴) و نسبت به حسن و قبح عقلی و حجت شرعی نبودن حکم عقل اتفاق نظر دارند؛ یعنی، برای ترتب عقاب و پاداش بر اعمال به شرع نیاز است و عقل نمی‌تواند حکم کند، از این

رو سلفیه تلفیقی، عقل را به عنوان منبعی برای استنباط مسائل شرعی قبول ندارد.

تحلیل و بررسی رابطه عقل و نقل از دیدگاه سلفیه جهادی

همان‌طور که بیان شد از دیدگاه سلفیه جهادی، جایگاه عقل، همیاری انسان برای فهم و درک شریعت است و خود عقل به نفسه هیچ حجت شرعی ندارد، از این رو نمی‌تواند هیچ تعارضی با نص صریح داشته باشد، این مسئله یکی از پیش فرض‌های مبنایی در بحث تأویل آیات و روایات قرار گرفته در مظان تشبیه و تجسیم است، عموم مسلمانان که ظاهر آیات و روایات را تأویل می‌برند، معتقدند که ظواهر آیات و روایاتی که دلالت بر تشبیه و تجسیم خداوند دارند، ظنی‌اند و هنگام تعارض با استدلال‌های عقلی قطعی، عقل قطعی مقدم، و ظواهر ظنی تأویل برده می‌شود (آمدی، ۱۴۲۳، ج ۲: ۴۶).

از دیدگاه سلفیه جهادی هرگاه به گمان فردی کتاب و عقل تعارض کردند، فساد نص یا برهان عقلی لازم می‌آید. در فرض فساد نص، یا صدورش از معصوم قابل خدشه یا دلالتش بر مقصود، ظنی است و اگر برهان عقلی فاسد باشد یا به خاطر برخی مقدمات آن و یا به خاطر نتیجه حاصل از مقدمات است. بنابراین عقل قطعی و نقل صریح هیچگاه با هم در نفس الامر تعارضی ندارند و چون شرع را پیامبر خدا فرموده پس خطای آن صفر است؛ بنا بر این، باید به عقل شک کرد و در مقدمات آن تشکیک نمود (ابو بصیر طرطوسی، صراع الحضارات: ۲۳).

بر اساس دیدگاه سلفیه جهادی هرگاه میان دلیل نقلی با دلیل عقلی تعارضی صورت گرفت، سه احتمال وجود دارد:

۱- عقل سالم ولی نقل از جهت سند و متن غیر صحیح است؛

۲- نقل صحیح ولی عقل از حد مشخص خود تجاوز کرده است؛

۳- عقل سالم و نقل هم صحیح است که در این صورت ناتوانی در جمع کردن بین عقل و نقل، سبب توهّم تعارض شده است (ابو بصیر طرطوسی، تهذیب شرح العقیده الطحاویه: ۲۳).

ابوقتاده فلسطینی معتقد است اگر عالم یا اندیشمندی به نص رجوع نمی‌کند شاید به دلیل

تصور تعارض بین عقل و نص است و منشأ این تعارض یا به دلیل وجود خطا در نص یا دلیل عقلی و یا یکی از دلایل ذیل که متوجه خود عالم است:

۱- درست و یقینی دانستن پاره‌ای از قواعد عقلی وارداتی توسط برخی اندیشمندان؛ از این رو هنگامی که متوجه نصّ شرعی می‌شوند آن را مخالف آن دلیل عقلی می‌پندارند.

۲- ناتوانی این اندیشمندان برای تمییز نصّ ثابت از نصّ ضعیف؛ در نتیجه خشم‌شان را روی نصّ ضعیف خالی و نصّ را به مخالفت با عقل یا قیاس متهم می‌کنند (ابو قتاده فلسطینی، منهج الی منهجین: ۳۱).

بنا بر این، قائل شدن به تعارض دو دلیل قطعی امکان ندارد و در این موارد باید به قطعی بودن دلیل عقلی شک کرد و آن را به دست آمده از مقدمات ظنی دانست؛ زیرا دلیل قطعی شرع هیچگاه خلاف واقع نیست. از این رو این کلام در بین سلفیه جهادی مشهور است که «الْعَقْلُ الصَّرِيحُ دَائِمًا مُوَافِقٌ لِلرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا يُخَالِفُهُ قَطُّ» عقل صریح همیشه با پیامبر (صلی الله علیه و آله) موافق است و با آن مخالفت نمی‌کند. (ابو قتاده فلسطینی، جهاد و الاجتهاد: ۱۷۴)

نتیجه

تبیین شد که سید قطب معتقد است عقل به دلیل محدودیت باید در محدوده‌ی قوانین بشری حکمرانی کند و حق ندارد نسبت به قوانین و سخنان خداوندی که وجودش نامحدود است حکمی صادر کند. هر چند از دیدگاه سید قطب عقل قابلیت اثبات معارف بنیادی چون وجود خداوند، وحی و نبوت را دارد و در حقیقت وی یک عقل گراست که سعی نموده در برابر علم گرایی افراطی برخی از مکاتب زمان خود ایستادگی کند، بر خلاف دیگر سلفیه جهادی که ظاهرگرایند و عقل را جزء محسوسات و محدود به شناخت علوم ضروری و مکتسبه می‌دانند و معتقدند که عقل در امور دنیوی و مادی می‌تواند حکم کند. سلفیه جهادی نسبت به عدم حجیت عقل در امور شرعی و غیبی اجماع دارند و قائل به حسن و قبح عقلی‌اند.

فهرست منابع

قرآن کریم.

ابن تیمیه، احمد بن عبد الحليم، (۱۴۱۶ق)، *مجموع الفتاوى*؛ تحقيق: عبد الرحمن بن محمد بن قاسم، مجمع الملك فهد لطباعة المصحف الشريف، مدينة نبوة.

ابوبصير طرطوسى، عبدالمنعم مصطفى، (بى تا)، *الغذر بالجهل و قيام الحجة*، منبر توحيد و الجهاد، بى نا.

____، (بى تا)، *مجموع فتاوى*، منبر توحيد و الجهاد، بى نا.

____، (بى تا)، *تهذيب شرح العقيدة الطحاوية*، سايت منبر التوحيد و الجهاد.

____، (بى تا)، *صراع الحضارات ... مفهومه؛ و حقيقته*، بر گرفته از سايت منبر و توحيد.

ابوقتاده فلسطينى، عمر بن محمود (بى تا)؛ *بين منهجين*، سايت منبر التوحيد و جهاد.

____، (بى تا)، *جهاد و الاجتهاد*، سايت منبر التوحيد و جهاد.

ابومحمد مقدسى، مصطفى بن عبدالقادر، (بى تا)، *إعداد القادة الفوارس بهجر فساد المدارس*، بر گرفته از سايت منبر التوحيد و الجهاد.

ابومصعب سورى، مصطفى بن عبدالقادر، (بى تا)، *اهل السنه فى الشام فى مواجهه النصيرية و الصليبيه و اليهود*؛ بر گرفته از سايت منبر التوحيد و الجهاد.

____، (بى تا)، *دعوة المقاومة الإسلامية العالمية*، بر گرفته از سايت منبر التوحيد و الجهاد.

آمدی، سيف الدين، (۱۴۲۳ق)، *أبكار الأفكار فى أصول الدين*، تحقيق احمد محمد مهدى، دار الكتب، قاهره.

جوادى آملی، عبدالله، (۱۳۸۶ش)، *انتظار بشر از دين*، قم، إسرائ.

____، (بى تا)، *تبیین براهین اثبات خدا*، قم، إسرائ.

- _____ (۱۳۸۵ش)، تفسیر انسان به انسان؛ قم، إسرائ.
- _____ (۱۳۸۱ش)، وحی و نبوت در قرآن، قم، نشر اسراء.
- سید قطب (۱۴۱۲ق)، فی ظلال القرآن، - بیروت- القاهرة، دار الشروق.
- _____ (بی تا)، ویژه گی های ایدئولوژی اسلامی، ترجمه سید محمد خامنه ای، تهران، انتشارات بعثت.
- _____ (۱۳۸۷ش)، مبانی تفکر اسلامی، ابوبکر حسن زاده، احسان، تهران.
- _____ (۱۳۹۹ق)، معالم فی الطريق، دار الشروق، بیروت.
- شریف الرضی؛ محمد بن حسین، (۱۳۷۹ش)، نهج البلاغه، ترجمه فیض الاسلام اصفهانی، علی نقی، تهران، نشر تألیفات فیض الاسلام.
- صاحبی، محمد جواد، (۱۳۶۶ش)، اندیشه اصلاحی در نهضت های اسلامی، تهران، موسسه کیهان.
- طباطبایی، سید محمد حسین، (۱۳۶۳ش)، المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، قم، انتشارات جامعه مدرسین.
- طبری، محمد بن جریر بن یزید، (۱۴۱۲ق)، جامع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت: دارالمعرفه.
- عبدالقادر بن عبدالعزیز، (بی تا)، الجامع فی طلب العلم الشریف، برگرفته از سایت منبر و توحید.
- عمار، محمد، (بی تا)، السلفیه، دار المعارف للطباعة و النشر.
- کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، (۱۴۲۹ق)، اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، محمد بن یعقوب، قم، دارالحديث.
- نايف الشحوذ، علی، (بی تا)، الخلاصه فی بیان رأى شیخ الإسلام ابن تیمیة بالرفضه، سایت منبر التوحید و الجهاد.
- _____ (بی تا)، المفصل فی شرح آیه الولاء والبراء، منبر توحید و الجهاد، بی نا.

A Critique of the Authority of Reason ('aql) from the Jihadi Salafism perspective

Majid Fateminezhad¹

Abstract

One of the important issues regarding epistemology from the perspective of the jihadi Salafism is the question of reason. So the main question is how the authority of the reason ('aql) is from the jihadist point of view. Since no serious research has been done in this area due to the new emergence of this group, this article with descriptive-analytical method attempts to investigate the issue of reason in two areas of the Jihadi Salafism affected by Sayyid Qutb and after Osama bin Laden because of differences of opinion in this group. According to studies, Jihadi Salafism do not accept the authority of reason in religious matters but in non-religious matters. Sayyid Qutb believes that reason has authority in proving the fundamental doctrines such as the existence of God, revelation and prophecy. In fact, he is a rationalist who has tried to stand up to the radical scientism of some of the schools of his time. Unlike other Jihadist Salafis who believes in appearance of reason and its authority in essential sciences and knowledge, they believe that reason can be used only in worldly and material matters. Therefore, definite text (Nas) will never contradict with definite reason, if so, Quotation (naql) is the forefront of reason.

Keywords: Jihadi Salafist, Sayyid Qutb, Reason, Quotation.

¹. PhD student of University of Religions and Denominations, Qum;
ma556261@gmail.com